

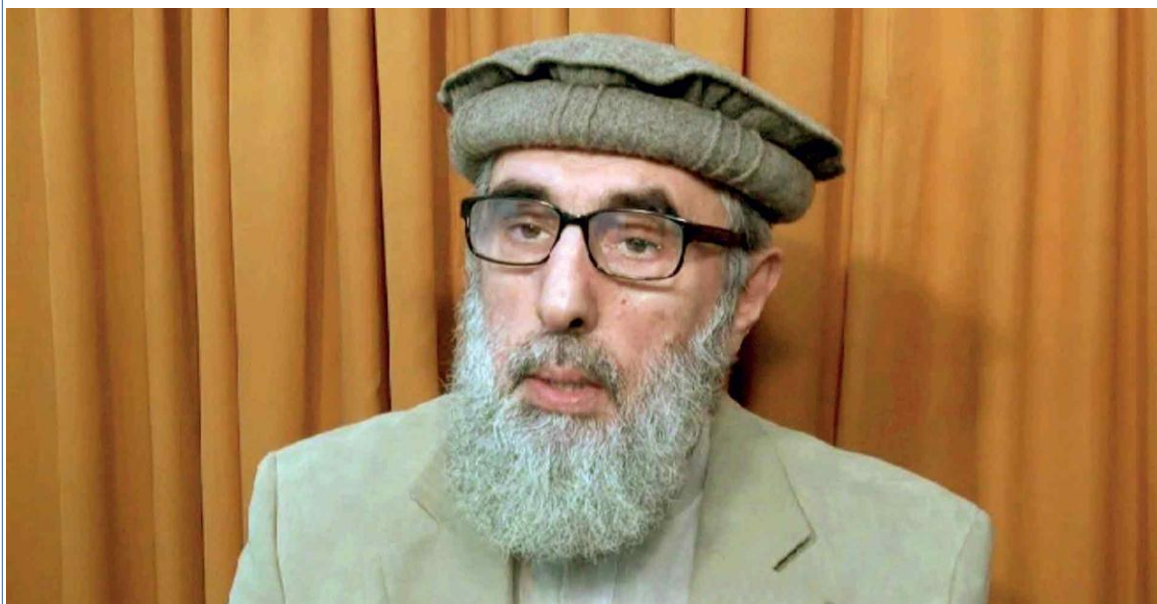
ارتش پاکستان روز جمعه اعلام کرد که قرار است برای نخستین بار یک مانور نظامی مشترک با ارتش روسیه در ماه جاری میلادی برگزار کند. در دوران جنگ سرد، پاکستان به عنوان یک کشور مسلمان در مقابل اتحاد جماهیر شوروی بود که ابر قدرت کمونیست جهان در آن زمان بود. به نوشته‌ی خبرنگاری رویترز، این رزمایش مشترک روسیه، وارث اصلی شوروی پس از فروپاشی، نشانه دیگری از چرخش سیاست‌های کرملین در حوزه جنوب آسیاست. مسکو در دوران جنگ سرد روابط نزدیکی با دشمن شماره یک پاکستان، یعنی هندوستان داشت. پاکستان حدود یک دهه با کمک به مجاهدین افغان، از آن‌ها در مقابل سربازان شوروی که افغانستان را اشغال کرده بودند، حمایت کرد. به گفته‌ی سخنگوی ارتش پاکستان، واحدی از نیروی زمینی ارتش روسیه برای شرکت در رزمایش مشترک دو هفته‌ای، که از روز شنبه آغاز خواهد شد، وارد پاکستان شده‌اند. روزنامه‌ی تریبون اکسپرس چاپ پاکستان نیز به نقل از یک مقام ارشد نظامی آن کشور نوشت که در مجموع حدود دویست نفر از نظامیان دو کشور در این رزمایش حضور دارند. رسانه‌های پاکستان سال گذشته نیز از نخستین قرارداد نظامی بین اسلام آباد و مسکو در تاریخ دو کشور، برای خرید چهار هلیکوپتر تهاجمی ام-۳۲ از روسیه خبر دادند.



سال سوم، یکشنبه، ۴ میزان ۱۳۹۵ هجری خورشیدی، ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۶

شماره‌ی ۱۰۰

سودوزیان سازش سیاسی با حکمتیار



گه — بارز بهمن

با آن که دستگاه تبلیغاتی دولت و کارشناسان وابسته به حکومت سعی دارند ثابت کنند که بازگشت حکمتیار می‌تواند به صلح و ثبات کمک کند، او نه در میدان جنگ چیز زیادی برای معامله دارد که بتواند زمینه‌ی صلح پایدار را برقرار کند و نه با پیوستن‌اش به دولت می‌تواند شکنندگی کنونی ثبات سیاسی را کمتر کند. برعکس با امضای توافق‌نامه‌ی صلح میان حکومت و حزب اسلامی به رهبری حکمتیار، ثبات سیاسی کنونی بیشتر شکننده و متزلزل می‌شود.

۲

کشته شدن ده‌ها طالب و داعش در شرق کشور

منابع محلی ولایت ننگرهار در شرق افغانستان اعلام کردند که در عملیات زمینی و هوایی شب گذشته نیروهای امنیتی افغانستان در ولسوالی کوت، نازیان و حصارک، ۳۰ عضو طالبان و گروه موسوم به دولت اسلامی (داعش) کشته شده‌اند. عطالله خوگیانی، سخنگوی والی ولایت ننگرهار گفت که در عملیات نیروی هوایی افغانستان در ولسوالی کوت و نازیان ۱۲ عضو گروه موسوم به دولت اسلامی (داعش) کشته شده‌اند. او افزود که ۷ نفر این گروه در ولسوالی کوت همراه با خودرو آنان که حامل اسلحه و مهمات بود هدف قرار گرفتند. آقای خوگیانی مدعی شد که ۵ نفر از اعضای داعش که اتباع پاکستان بودند در ولسوالی نازیان هدف قرار گرفتند. او تأکید کرد که در ولسوالی حصارک ولایت ننگرهار نیز ۱۸ عضو گروه طالبان در عملیات هوایی و زمینی نیروهای امنیتی افغانستان کشته شده‌اند. به گفته‌ی او نیروهای امنیتی و اطلاعاتی افغانستان تحرکات گروه‌های مخالف دولت را زیر نظر دارند و همواره در صدد هدف‌گیری آنان است. ولایت ننگرهار افغانستان خواستگاه نیروهای موسوم به گروه دولت اسلامی (داعش) به حساب می‌آید.

قاتل ستایش قریشی به "دوبار اعدام" محکوم شد

رسانه‌های ایران گزارش داده‌اند که قاتل ستایش قریشی، دختر شش ساله‌ی افغان مقیم ایران به "دوبار اعدام" محکوم شده است. این خبر را خبرنگاری‌ها به نقل از عسکر قاسمی آقباش، وکیل خانواده‌ی ستایش اعلام کرده‌اند. آقای قاسمی به خبرنگاری‌ها گفته است که "قاتل به قصاص نفس در خصوص اتهام قتل عمد و یک بار اعدام در خصوص اتهام تجاوز به عفت محکوم شده است". این حکم قابل تجدیدنظر است. با این حال محسن افتخاری، سرپرست دادگاه کیفری یک تهران گفته است که این حکم هنوز در دادگاه امضا نشده و "نمی‌توان آن را رسانه‌ی کرد". ماه حمل امسال جسد ستایش، کودک مفقودشده را در خانه‌ی همسایه‌ی‌شان در ورامین تهران پیدا کردند. فردی که کمتر از شش ماه پیش به اتهام قتل ستایش در ورامین تهران دستگیر شد، دانش‌آموز دبیرستان بود و به گفته‌ی خانواده‌اش در زمان بازداشت کمتر از ۱۸ سال داشت. مرگ ستایش که فرزند یک مهاجر افغان مقیم ایران است، در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌ها باعث واکنش‌های گسترده‌ی شد تا جایی که شماری از مقام‌های ایران از جمله معاون رئیس جمهور و مقام‌های قضایی درباره‌ی آن اظهار نظر کردند. در هرات، غرب افغانستان برای دادخواهی از او تجمعی برگزار شد، اما در تهران پولیس اجازه نداد مقابل سفارت افغانستان تجمعی برگزار شود.

بخش اول

روایتی از دفتر خاطرات

از ۴ حوت ۱۳۹۳ (روز گروگان‌گیری ۳۱ نفر هزاره) تا ظهر خونین ۲ اسد ۱۳۹۵



انواع ساز و سامان سرکوب، دنده‌های برقی و لباس‌های ایمنی به تن داشتند، این صف وسیع را به شدت تعقیب و نظارت می‌کردند. فکر کردم صف طویل معترضین در جریان حرکت، آماج حملات راکتی یا پس از استقرار، آماج انتحار و یا راکت قرار می‌گیرد. دولت به دقت با دو چرخ‌بال، معترضین را از بالا زیر نظر داشت.

این بار از آن نیمه‌بت‌ها و یا نیمه‌خدایان که چند ماه پیش مردم به رسم تبرک دست‌های آنان را می‌بوسید، کسی حضور نداشت. گذشته از جنبش تبسم و ۲۷ ثور این چنین اعتراض مدنی تاکنون در هیچ جای دنیا سابقه نداشته و به ویژه در مملکت آغشته با چنین خشونت هرگز پیشینه ندارد.

صفحه‌ی ۳

آزاد

بخش اول

درنگی بر ردیابی ریشه‌های فساد در کشور



گردیده و شب هنگام از منطقه غایب می‌شدند. مردم می‌گفتند همه رشوت است که در جریان یک سال ولسوال، قوماندان امنیه، قاضی محکمه و... از مردم گرفته و حال به وطن زادگاهی‌شان که در ولایات وردک، فراه، لوگر و غیره جاها قرار دارد، فرستاده می‌شود. دلال رشوت برای حاکمان وقت اربابان روستا و قریه‌داران قریه‌جات بود، که مقداری را برای خود و باقی را برای حکام وقت به صورت جنس تحویل می‌داد. حساب رشوت نقدی را کسی نمی‌دانست. در روستاها پول نقد کمیاب بود. ملای روستا برای تأثیر تمویذ و دعا، مرغ و ماکیان و حتا تخم مرغ از رعایایش می‌گرفت.

صفحه‌ی ۳

به تاریخ ۱۳ اسد، با وجود آن‌که مردم رنجیده را درد، محرومیت و تبعیض تا مغز استخوان آزار می‌داد ولی با تمام توان و نیرو می‌کوشیدند تا هیچگونه اقدامات خشونت آمیز از خود نشان ندهند. در چند قدمی صفوفی قرار داشتیم که دسته‌های گل در دست داشتند تا آن‌را به سربازان هدیه دهند. صف بزرگی از محصلان جوان اعم از دختر و پسر در حالی که لباس شاروالی را به تن کرده و خریطه‌های سیاه پلاستیکی را برای جمع‌آوری زباله و آشغال جامد در دست داشتند، از پشت سر کاروان عدالت‌خواه در حرکت بودند. در هر دو جناح معترضین، نیروهای امنیتی وجود نداشت، ولی از پشت سر کاروان چندین صف از نیروهای پلیس در حالی‌که

توغل



قصه مفت عدالت

بهمن

با امضای توافق‌نامه‌ی صلح میان حکومت و حزب اسلامی، زمینه‌ی بازگشت "آبرومندان" و "باعزت" گلبدین حکمتیار، از بدنام‌ترین رهبران جهادی افغانستان که سهم زیادی در برپایی کشورش دارد، فراهم می‌شود.

اما در این میان پرسشی که همیشه بی‌پاسخ مانده و کسی از سیاستگران افغانستان علاقه‌ی برای شنیدن آن نداشته اند، این است که با بخشیده‌شدن این همه جنایت‌کار و ناقض حقوق بشر مسئله‌ی عدالت و رسیدگی به خواست‌های قربانیان جنگ چه خواهد شد؟ آنچه در متن توافق‌نامه‌ی صلح میان حکومت و حزب اسلامی بیش از حد رویش تأکید شده رعایت کامل اسلام به عنوان دین رسمی مردم افغانستان است؛ به نظر می‌رسد که حکمتیار مثل همیشه بیش از هر کس دیگر نگران دین اسلام است و این ترس در او مثل گذشته ریشه دارد که نشود اسلام دست‌کم گرفته شده یا از نفوذ و حضورش در جامعه کاسته شود. اما مسئله‌ی مهمی که در این توافق‌نامه هیچ اشاره‌ی به آن نشده، سرنوشت قربانیانی است که در جنگ‌های حکمتیار و یاران جهادی‌اش کشته و یا معلول شده اند. این نخستین بار نیست که عدالت در سازش‌ها و معاملات سیاسی در افغانستان نادیده گرفته می‌شود. موضوع عدالت حتی شامل بحث‌های حاشیه‌ی رهبران سیاسی هم نیست و کاملن به فراموشی سپرده شده است.

دولت افغانستان از میان امنیت و عدالت فقط در فکر تأمین ثبات و برقراری امنیت است و قصه‌ی دادخواهی و عدالت با گذشت هر روز به عنوان موضوع بیهوده و غیرضروری بیشتر رنگ می‌بازد و از ذهنیت‌ها زدوده می‌شود.

مردم از بس که فریاد دادخواهی بلند کرده و در عوض اش دروغ و خیانت دیده اند و از دولت گرفته تا قدرت‌های بزرگ جهانی به ندای عدالت‌خواهانه‌ی آنان گوش نداده اند، به نظر می‌رسد که حاضر اند از هر جنایت و جنایت‌کاری با بی‌تفاوتی گذر کنند.

حالا که حکومت کابل برای رسیدن به صلح حاضر است دست هر جنایت‌پیشه‌ی را ببوسد و در بدل پیوستن‌اش به دولت هر امتیازی را به او بدهد، مردم که فکر می‌کنند توان به چالش کشیدن این اقدامات دولتمردان را ندارند، به گونه‌ی شرم‌آوری سکوت کرده اند. بی‌تفاوتی نهادهای مدنی نیز که پیش از این در بیشتر رویدادهای نقض حقوق بشر در گوشه‌وکنار کشور به زودترین فرصت از خود واکنش نشان می‌دادند، به این سکوت شرم‌آور رنگ دیگری بخشیده است.

گویی همه از دادخواهی خسته شده اند و سعی دارند نسبت به بدبختی و فاجعه‌ی که گریبان‌گیرشان شده است، ابراز بی‌خبری کرده و آنرا نادیده بگیرند.

بخشیده‌شدن گلبدین حکمتیار به عنوان یکی از متهمان اصلی جنایت جنگی از سوی حکومت غنی و عبدالله در واقع موضوع جدی و مهمی نیست؛ این بی‌تفاوتی‌ها و به‌حاشیه‌رفتن‌های مردم از تصمیم‌های سیاسی دولتمردان است که باید مهم‌ترین نگرانی باشد. چون در صورت ادامه‌ی بی‌تفاوتی مردم نسبت به قضایای سیاسی است که دولت‌های پوشالی و گروه‌های جنایت‌پیشه همچنان با دست باز عمل کرده و اهمیتی به شعور مردم قایل نمی‌شوند.

سودوزیان سازش سیاسی با حکمتیار

روند صلح از نظر سیاسی بی‌پیامد نیست و سودوزیان‌های خودش را برای مخالفان و موافقان او دارد.

اشرف غنی به عنوان دولتمردی که نقش اصلی را در کشاندن حکمتیار به روند صلح دارد، سود زیادی از حضور او در کنارش به دست خواهد آورد و در مقایسه با رقبایش که خودشان را ریشه‌دارتر از غنی می‌دانند، موقعیت‌اش در میان پشتون‌ها را تقویت خواهد کرد. حتی در مناطقی که رقبای اشرف غنی از نفوذ و حضور بیشتری برخوردار اند، او می‌تواند جایی برای خودش دست‌وپا کند و دوشادوش حکمتیار زمینه‌ی تشدید رقابت‌ها با جناح‌های دیگر "حکومت وحدت ملی" را که همواره برای غنی و تیم سیاسی‌اش در دسرساز بوده اند، فراهم سازد.

شمال و شمالشرق از مناطقی است که در حال حاضر در تب جنگ میان طالبان و نیروهای امنیتی از یک‌سو و درگیری و اختلافات سیاسی میان جنبش ملی و جمعیت اسلامی از سوی دیگر می‌سوزد. این دو حزب سیاسی که از شریکان قدرت در "حکومت وحدت ملی" هستند به سهم خود تا توانسته اند به بهانه‌ی جنگ با طالبان هواداران‌شان را مسلح کرده اند؛ اما این گروه‌ها به جای این که در جنگ علیه طالبان مفید و سودمند باشند، چالش‌آفرین و مشکل‌ساز شده اند و درگیری‌ها و اختلافات موجود میان آنان برای حضور و بقای طالبان بسترسازی کرده است.

حزب اسلامی به رهبری حکمتیار که در گذشته نفوذ زیادی در شمالشرق داشت، در حال حاضر نقش برجسته‌ی در این تنش‌ها و اختلافات تنظیمی بازی نمی‌کند و ظاهرن سکوت پیشه کرده است. پیوستن حکمتیار به دولت می‌تواند این تنش‌ها را در شمالشرق به عنوان زادگاه او و جایی که زمانی نفوذ زیادی در آن داشت، بیشتر کند. چون با به‌صحنه آمدن دوباره‌ی گلبدین حکمتیار، هواداران و

اعضای حزب اسلامی که به علت سرکوب‌های گذشته از سوی جمعیت اسلامی به زندگی غیرنظامی روآورده و کمتر به کار سیاسی می‌پردازند، روح تازه یافته و با محوریت "امیر"شان به فعالیت‌های سیاسی باز خواهند گشت.

از آن‌جا که در افغانستان فعالیت سیاسی جدی نمی‌تواند از فعالیت نظامی جدا باشد، زمینه برای این کار بیشتر فراهم می‌شود که حزب اسلامی به رهبری حکمتیار نیز برای دستیابی به اهداف سیاسی‌اش زیر نام تأمین امنیت به مسلح‌سازی هوادارانش در شمال، شمالشرق و سایر مناطق کشور بپردازد. این اقدام نه تنها که کمکی به تأمین صلح نمی‌کند بلکه درگیری‌های تنظیمی گذشته را یکبار دیگر تازه خواهد کرد.

با آن که دستگاه تبلیغاتی دولت و کارشناسان وابسته به حکومت سعی دارند ثابت کنند که بازگشت حکمتیار می‌تواند به صلح و ثبات کمک کند، او نه در میدان جنگ چیز زیادی برای معامله دارد که بتواند زمینه‌ی صلح پایدار را برقرار کند و نه با پیوستن‌اش به دولت می‌تواند شکنندگی کنونی ثبات سیاسی را کمتر کند. برعکس با امضای توافق‌نامه‌ی صلح میان حکومت و حزب اسلامی به رهبری حکمتیار، ثبات سیاسی کنونی بیشتر شکننده و متزلزل می‌شود.

مدیریت سیاسی در افغانستان در حال حاضر به شدت ضعیف، نابسامان و آناش‌زده است؛ در یک چنین وضعی به سختی می‌توان مدعی شد که افزوده‌شدن سیاستگر جنجالی، مشکوک و غیرقابل‌اعتمادی مثل حکمتیار به دستگاه سیاسی کنونی بتواند برای دولت کابل ثبات سیاسی بیشتر به ارمغان آورد.

اصل ساده‌ی هر رقابتی این است که هر قدر بازیگران بیشتری شامل بازی می‌شوند به همان میزان روند بازی پیچیده‌تر می‌شود.

سازش سیاسی با حزب اسلامی حکمتیار از نظر امنیتی نقش زیادی در تأمین صلح بازی نخواهد کرد؛ چون طالبان به عنوان بازیگر

اصلی جنگ و صلح در افغانستان همچنان بر طبل جنگ و تروریزم می‌نوازند و حساب‌شان از حساب‌و‌کتاب حزب اسلامی به رهبری

گلبدین حکمتیار جدا است. اما پیوستن رهبر جنگجو و خشونت‌پسند حزب اسلامی به روند صلح از نظر سیاسی بی‌پیامد نیست و

سودوزیان‌های خودش را برای مخالفان و موافقان او دارد.

اشرف غنی به عنوان دولتمردی که نقش اصلی را در کشاندن حکمتیار به روند صلح دارد، سود زیادی از حضور او در کنارش به دست

خواهد آورد و در مقایسه با رقبایش که خودشان را ریشه‌دارتر از غنی می‌دانند، موقعیت‌اش در میان پشتون‌ها را تقویت خواهد کرد.

حتا در مناطقی که رقبای اشرف غنی از نفوذ و حضور بیشتری برخوردار اند، او می‌تواند جایی برای خودش دست‌وپا کند و دوشادوش

حکمتیار زمینه‌ی تشدید رقابت‌ها با جناح‌های دیگر "حکومت وحدت ملی" را که همواره برای غنی و تیم سیاسی‌اش در دسرساز بوده

اند، فراهم سازد.

روایتی از دفتر...

این جریان اعتراض نوعی از مبارزه‌ی سیاسی مدرن بر ضد اعیان بر سر اقتدار و تبعیض حاکم بود که رگه‌هایی از مبارزه‌ی طبقاتی را نیز با خود حمل می‌کرد. اما این تنش تا آن حدی به تقابل نرسیده بود که مردم برای نابودی آنان از ابزار خشونت و سلاح گرم استفاده نمایند.

معترضان از رهبری اعیان قومی به شدت سرخورده و ناراض و این طبقه را نه دیگر از خود بلکه آنان را همدست و هم‌کاسه‌ی ارگ‌نشینان، غدار و عهدشکن به ارزیابی گرفته و خواهان حذف‌شان از رهبری بودند. معترضان آمادگی جدی برای ماندن در مقابل ارگ را داشته و با شعار که دیگر بر نمی‌گردیم به راهپیمایی‌شان ادامه می‌داند.

درد بزرگ و با پیشینه‌ی تاریخی در بین این جمعیت معترض به مشاهده می‌رسید، درد ما از برق نیست، درد ما از فرق است. جمعیت سالله‌ی آنانی است که صد و بیست سال پیش قتل عام ۶۵٪ هم نسل‌شان را در حافظه دارد. بخش اعظمی از خاک و سرزمین آبی‌شان را از دست داده، گروه گروه سر بریده شده و از سرهای بریده کله منارها در هرات و قندهار و مزار و کابل از چوک فواره آب تا میدان دهمزننگ برافراشته شده، سپاه‌چال رفتن‌ها و مردن در آن دخمه‌های نمناک زیر ارگ را در خاطره داشته و رنج غلامی و به بردگی رفتن هزاران هزار هم‌نسلش را فراموش نکرده است.

این نسل فکر می‌کرد، پس از بن اول ۲۰۰۱، تاریخ وارد برهه‌ی نوین گردیده و دیگر آن دردها و تبعیض‌ها به تاریخ می‌پیوندد. اما به زودی یکبار دیگر همه متوجه شدند که رفتار سیاسی همان است که بود و یا همان آش است و همان کاسه!

برخی با خودستایی فکر می‌کنند، که این نیرو به گل رخسار آنها به خیابان آمد و بخش دیگر گمان می‌کنند که این بسیج نیرو زاده‌ی

فراخوان آن‌ها است. ولی به گمان این قلم، همه‌ی آنانی که در این اعتراض اجتماعی گردهم آمده بود، آن درد تاریخی و اهانت و تحقیر اعیان حاکم به مطالبه‌ی این نسل، عامل گردید که آن انرژی بالقوه را به نیروی اعتراضی بالفعل تبدیل نمایند و آنان را وارد این میدان کرد.

اگر گلولی بریده‌ی تبسم به تاریخ ۲۰ عقر ۱۳۹۴ انگیزه‌ی ظاهری و اسباب آن بسیج اعتراضی و بی‌مانند در تاریخ معاصر این سرزمین را رقم زد، جنبش ۲ اسد ۱۳۹۵، درون مایه‌اش را ظاهر از توزیع ناعادلانه‌ی برق و اما اساس آن یک نوع احساس محرومیت و تبعیض ریشه‌دار تاریخی می‌گرفت که آماج اصلی آن را کارتل‌ها و اعیان حاکم انباشته در ارگ و سپیدار تشکیل می‌داد.

اگر انباشت قدرت و ثروت را درون این جامعه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به ارزیابی گیریم، پس از بن اول که به یکبارگی تکنوکرات‌های دانش‌آموخته و سران نیروهای جهادی در یک ائتلاف سیاسی در کنار هم قرار گرفتند، این نیرو تنها با آن نام و عنوان رسمی دولتی خلاصه نمی‌شد. فرمانروایان بر سر اقتدار، نماینده‌ی طبقه‌ی جدید شکل گرفته بود، که در رأس آن سلاطین قاچاق مواد مخدر، معامله‌گران سیاسی، قاچاق‌چیان سنگ‌های قیمتی، رهبران فاسد جهادی، غاصبان زورمند زمین و آب و همپالکان‌شان بودند که یک نوع طبقه‌ی حاکم و اشرافیت مالی را تشکیل می‌دادند.

این دار و دسته که خود را در بستر سه قوه برای فرمانروایی عیار کرده بودند، اگر بخشی از آن قوانین را به نفعش مسوده می‌کرد، جمع دیگر آن گویا در پارلمان کشور بر مبنای دیکته از بالا، آن‌را تصویب و قوه‌ی مجریه آن را در عمل تطبیق و قوه قضائیه به یک اشاره چشم آن را تأیید می‌کرد. اینان در مدت ۱۵ سال بودجه‌ی ملی کشور و انواع کمک‌های ملیاردی جامعه‌ی جهانی را به مثابه‌ی غنائیم جنگی پنداشته و آن هزینه‌ی ملی را درون‌شان بر مبنای رتب و معاشات شان توزیع کردند.

درنگی بر ریبایی ریشه‌های فساد...

کامیابی می‌داد. مدیر مکتب مربوطه ۶ لک افغانی، سرمایه‌ی یک باب مکتب خصوصی را دزدی می‌کرد. سر معلم به گونه‌ی دیگر در فساد دست داشت و آمر معارف که تا گلو در فساد غرق بود. حساب ریاست‌های معارف ولایت که در منجلا ب فساد غرق‌اند به همه هویداست. روزی یکی از مأمورین بلند رتبه‌ی شعبه‌ی سارنوالی در جواب سوال نگارنده که پرسیدم در جریان یک سال چند دوسیه را به محکمه رد و از چند آن رشوت می‌گیرید، گفت: حدود دو هزار دوسیه، که یگان چهار، پنجصد آن بنا به روابط شخصی، حزبی، رفاقت، قومی، واسطه و امثال آن بدون رشوت رد می‌شود و باقی همه کم یا زیاد رشوت دارد.

در روستای زادگاهی، ملامام سابق قریه‌ی ما پس از آن که به سمت محرر در محکمه‌ی محلی ولسوالی مقرر شد، از زیر پای بیوه زن مسکین قریه تنها سرمایه‌اش را، که یک تخته گلیم بود، برای حل منازعه‌ی حقوقی با دیگر پلوان شریکانش رشوت خورد. حال وضعیت طوری شده که رشوت‌خور از عملکردش به مباحث سخن گفته، رشوت را یک نوع افتخار دانسته و با فخر فروشی به دیگران از میزان بالای رشوتش یاد می‌کند. ولی حال فساد و رشوت دیگر تخم مرغ یا یک قوطی سگرت و بز و بره نیست. دیگر رشوت دالری و آن هم به میلیون دالری ارتقا کرده است.

در این سال‌ها که افغانستان در شمار اولین کشور فاسد و در این رابطه به عالی‌ترین مقام دست یافته، بار بار اداره‌ی بازرسی ویژه‌ی امریکا برای بازسازی افغانستان

ارائه‌ی خدمات در کشور در چنگ این نیرو قرار داشته و این نیروی اهریمنی امتیاز بزرگ‌ترین قراردادهای و کوچک‌ترین خدمات و حتا دادن امتیاز گشت‌وگذار اسپندی، جوالی و سگرت فروش‌ها را در شهر در کف گرفته بودند.

کوچک‌ترین گروه اپوزیسیون به اشکال مختلف و حتا با تطمیع و تحمیق سر جایش شانده می‌شد. جهاد و مقاومت ابزار فشار و امتیاز بود که این نیرو با استفاده از آن گلون هر فرد را می‌توانست فشار دهد. این جهاد و مقاومت که پروژه‌ی بیش در جهت تأمین اهداف استراتژیک قدرت‌های جهانی در منطقه نبود، این هیئت حاکم را بر کرده این ملت سوار کرده و سلطه‌اش را گویا قانونمند ساخت.

در این میدان مردم افغانستان همه کنار زده شده بود، هیچ گروه و شخصیت بدون زدوبند با این حلقات مافیایی توان دسترسی به قدرت و یا توان دسترسی به این غارت را نداشت. سلطه‌ی این طبقه‌ی ستمگر آن چنان‌که از همان نطفه‌گیری در مقابل شوروی از چانته بااداران منطقوی‌شان تغذیه می‌گردید، پس از بن اول به مراتب وابسته‌تر از گذشته گردیده و اداره‌ی کشور را در سطح عمومی از اساس تابع اراده‌ی اربابان برونی‌شان قرار داد. حیف و میل گویا بودجه‌ی ملی کشور که آن هم از کیسه‌ی اربابان خارجی‌شان پرداخت می‌گردید یگانه منبع اصلی ثروت این نیروی اهریمنی را تشکیل می‌داد. در کنار آن فساد گسترده، اقسام کلاه‌برداری، قراردادهای قلابی و پوسته‌های خیالی، رشوت، اختلاس، قاچاق و انواع کار مافیایی و خلاف قانون جز لاینجزایی از زندگی روزمره این هیولا را تشکیل می‌داد. اهانت دیگری که هر روز از جانب این نیروی اهریمنی صورت می‌گرفت، نادیده‌انگاری عمق مساله‌ی ملی و چشم‌پوشی از مطالبات بر حق بسیاری اقوام و به ویژه مطالبات عادلانه‌ی نسل تعلیم‌یافته، جوان و آگاه آن جوامع بود.

ادامه دارد...

(سیگار) اعلام کرده که افغانستان هم‌چنان در صدر فاسدترین کشور دنیا قرار دارد. گسترش این فساد که ریشه در فرهنگ سنتی و دینی مردم داشت، به ویژه پس از کنفرانس بن اول و یا زمانی که امریکایی‌ها با بسته‌های سیاه رشوت چندین میلیون دالری به شمال و یا با بسته‌های میلیونی خدمت فرماندهان جهادی در جنوب و رهبران دینی آن در گلپهار و شمالی وارد گردید، با توجیه و تفسیر جدید، با ویرایش و پیرایش نوین، وارد چرخه‌ی زندگی فسادآلود اولیای زور و مافیای قدرت گردید. داستان کابل بانک، افشاح شهرک هوشمند، هزاران قرارگاه‌های خیالی پولیس و اردو، مکاتب و مدارس روی کاغذ، انواع غصب و تصرف زمین و مراتع، و حتا دادن رشوت به زمامداران کشور توسط کشورهای منطقه به شکل مستمری امرای قرن ۱۹ از جانب انگلیس‌ها و ثبت مسخره‌ی جایداد و دارایی زمامداران فاسد و صدها نمونه‌ی دیگر جانشین رشوت سنتی ادوار پیشین گردیده و آن فرهنگ زشت دیرین را به گونه‌ی مدرن آن نهادینه ساخته و بازسازی کرد.

اساس این فساد بزرگ که از پروژه‌ی جهاد علیه شوروی سابق و یا حتا از مستمری سالانه‌ی انگلیس برای امرای سدوزای و بارکزای در قرن ۱۹ ریشه می‌گرفت، پس از ۱۱ سپتامبر با هدف جلب همکاری تیم‌های قدرت‌های مخالف طالبان توسط جامعه‌ی جهانی آغاز و پس از آن در جریان گویا دولت‌سازی ادامه و در تبانی و تفاهم با مافیای قدرت نهادینه شد.

ادامه دارد...

چگونگی خلع سلاح اتحاد شمال، خلیل‌زاد و تهدید امریکایی

"هیچ جنگ‌سالاری کرزی را به اندازه‌ی دوستم عصبانی نکرده بود. کرزی بارها عهد کرد او را دستگیر کند. من به کرزی مشورت دادم توازن قدرت شمال را در نظر گیرد و با احتیاط اقدام کند.

دوستم نمی‌گذاشت شبه‌نظامیان خلع سلاح شوند. علی‌رغم این که بیشتر جنگ با طالبان را در شمال او انجام داده بود، شکایت می‌کرد که به هیچ مقام رسمی در دولت جدید نرسیده است. دوستم می‌خواست وزیر دفاع یا رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح شود.

وقتی تنش‌ها بار دیگر در اپریل ۲۰۰۴ بالا گرفت، فرصت یافتم که مشکل عطا-دوستم را یک بار و برای همیشه حل کنم. وقتی دوستم برای حمله به میمنه، مرکز ولایت فاریاب، ۶۰۰ جنگجو مستقر کرد، والی‌یی که از سوی کرزی استخدام شده بود، فرار کرد و در نزدیک مرز ترکمنستان پنهان شد. من و بارنو با کرزی ملاقات کردیم. دوستم تهدید کرد که به این واحد حمله می‌کند. جلالی و غنی استدلال کردند که نیروهای ارتش دوستم را بایستی بازداشت کنند.

اولین تماس تلفونی من با دوستم چندان ثمر نداشت. تماس دومی هم چندان مؤثر نبود. من هشدار دادم: "حمله به واحدهای ارتش ملی، که با امریکایی‌ها همراه هستند، حمله‌ی به نیروهای امریکایی است. اگر به آن‌ها حمله کنی، از پلی می‌گذری که دیگر راه بازگشت ندارد."

هیاهوی دوستم بدون کم‌وکاستی هم‌چنان ادامه داشت: "بدتر از ویتنام خواهد بود. بدتر از عراق خواهد بود. اگر فکر می‌کنی آن‌ها بد بودند، صبر کن و ببین که من در افغانستان چه روزی بر سرتان می‌آورم." روشن بود که دیگر برای رساندن پیام خود به دوستم به چیزی فراتر از حرف نیاز داشتیم. من و بارنو بر سر گزینه‌ها حرف زدیم.

دیر وقت همان شب یک جفت بمب‌افکن بی‌۱ از دیه‌گورسیا به حرکت درآورده شدند. یک بمب صوتی درست در آسمان بالای خانه‌ی دوستم به غرش درآمد. یکی از بی‌۱ها وقت عبور از فراز قصر دوستم بمب صوتی را منفجر کرد. دوستم در افکار عمومی از خود چهره‌ی شجاعی نشان داد. به نیویارک تایمز خبر داد: "بچه‌هایم ترسیدند، اما بگذارید بگویم من کسی نیستم که بترسم."

اما به زودی از همایون نادری، نماینده‌اش در ایالات متحد امریکا پیامی دریافت کردم که همین برای دوستم کافی است و او حاضر است عقب‌نشینی کند.

فردایش دوستم پشت خط تلفون خشمگین بود. پرسید: "شما این‌جا چه جنگی راه انداخته‌اید؟ به خاطر هواپیمای بمب‌افکن‌تان خواب از چشم بچه‌های من پریده!"

بمب‌افکن بی‌۱ او بمب صوتی‌اش او را هوشیار کرده بود. به دوستم گفتم: "می‌دانی، خیلی خوش‌شانس هستی. تصور کن که به‌جای امریکا، کشور دیگری با این توانایی‌ها می‌بود. فکر می‌کنی یک بمب‌افکن را بدون آن که بمبی پرتاب کند، به پرواز در می‌آورد؟ آیا تو بمب‌افکنی را بدون انداختن بمب به پرواز در می‌آوری؟"

دوستم ساکت بود. می‌شود گفت دست ما بالا بود. به آرامی گفتم: "جنرال، درباره‌اش فکر کن. تو هنوز زنده‌یی و خانه‌ات هنوز سرپا است. ما این‌جا نیامده‌ایم که مردم را بکشیم. می‌خواهیم افغانستان بهتری بسازیم و از تو می‌خواهیم کمک کنی و نه این‌که افغانستان را به جنگ‌های داخلی مثل سال‌های ۱۹۹۰ برگردانی. شما بر سر مسایل کوچک جنگیدید. یک فرصت تاریخی را از دست دادید و حالا با بازی‌هایتان این خطر را دوباره زنده می‌کنید. مخصوصن امریکایی‌ها را تهدید می‌کنی، آن هم بعد از آن که من به تو هشدار دادم چنین نکنی."

منبع: فرستاده، نویسنده: زلمی خلیل‌زاد، ترجمه: هارون نجفی‌زاده، انتشارات عازم، سال چاپ: ۱۳۹۵، صص ۲۱۵ و ۲۱۶

نوال المحقی-بی بی سی

زنی که یکه و تنها در یمن با قحطی می‌جنگد



تخت‌ها دو یا سه بچه خوابیده‌اند. ما شعیب کودک چهار ساله‌ی را دیدیم که پدر بزرگش از همسایه‌ها پول قرض کرده بود تا به بیمارستان بیاید. پسر کوچک اسهال و تب داشت اما دکترها به پدر بزرگش می‌گفتند کاری از دست‌شان بر نمی‌آید. مدیر بیمارستان به ما گفت: "هیچ کدام از انتی‌بیوتیک‌های ما نمی‌تواند این نوع باکتری‌ها را از بین ببرد".

بدن شعیب که آنجا دراز کشیده بود دقیقه به دقیقه سرد و سردتر می‌شد. پدر بزرگش دستش را گرفته بود و گریه می‌کرد. یک ساعت بعد شعیب مرد. من دیدم پدر بزرگش در حالی که آهسته گریه می‌کرد، بدن کوچک او را با چغیه‌اش پوشاند و بغلش کرد تا جسدش را به خانه، پیش مادرش ببرد.

دو سال پیش شورشیان حوثی و متحدانشان کنترل کشور را در دست گرفتند. دولتی‌ها ناچار به فرار شدند. عربستان سعودی اعلام کرد به درخواست حکومت این کشور مداخله می‌کند. اکنون ۱۸ ماه است که نیروهای ائتلاف سعودی با حمایت آمریکا و بریتانیا در جنگ با شورشیان هستند.

نمی‌توان دکتر محرم را تسلی داد. او می‌گوید: "چه کسی مسئول مرگ شعیب است؟ مقصر مرگ او جنگ است. درباره شعیب می‌گویند که مرگ او در بیمارستان اتفاق افتاده. هزاران نفر مثل او هر روز می‌میرند. آیا آنها باید حتما در حملات هوایی کشته شوند تا به عنوان قربانیان جنگ از آنها یاد شود؟ وقتی بیمارستان را ترک می‌کردیم خبر آمد جنگنده‌های نیروهای ائتلاف به بیمارستانی که پزشکان بدون مرز در شهر عبس اداره‌اش می‌کنند حمله کرده‌اند.

چرا بیمارستان‌ها را بمباران می‌کنند؟ اشواق محرم می‌گوید یک دلیلش این است که عربستان سعودی ادعا می‌کند شورش‌های حوثی از بیمارستان‌ها برای انبار کردن سلاح‌هایشان استفاده می‌کنند.

فردای آن روز به همان بیمارستان سر دم. در بخش کودکانی که نابود شده بود صحنه تلخی را دیدم، کلاه‌های رنگی تولد و باقی مانده یک کیک تولد و شمع‌هایی که روی زمین ریخته بودند.

دکتر یحی البصی مدیر بیمارستان می‌گوید: "وقتی هواپیماها حمله کردند، بچه‌ها مشغول برگزاری جشن تولد بودند".

یک روز بعد بالاخره خبرهای خوشی به دکتر محرم رسید. یکی از دوستانش راهی پیدا کرده بود که بتوان شیر بدون لاکتوز تهیه کرد.

دکتر اشواق محرم توانسته بود جان یکی از میلیون‌ها بچه گرسنه یمن را نجات بدهد.

اما از ۲۲ ولایت یمن ۲۰ ولایت در آستانه‌ی قحطی هستند مگر این که پیش از آن که دیر شود اتفاقی بیفتد و به این رنج پایان دهد. پیش از آن یمن یک نسل خود را از دست بدهد.

و آنجا هم بچه‌ها مدرسه نمی‌روند. او می‌گوید به عنوان یک دکتر، یک مادر و یک همسر خسته شده‌ام.

در راه بازگشت به حدیده چادرهایی را کنار راه می‌بینم. مردی را می‌بینم که با لباس وسط خیابان، دوش می‌گیرد و چند کودک پاره‌پاره در اطرافش همدیگر را دنبال می‌کنند. اینها یمنی‌هایی هستند که از مناطق درگیر جنگ به حدیده فرار کرده‌اند.

دکتر محرم می‌گوید: "پولدارهای یمن امروز به طبقه متوسط تبدیل شده‌اند، طبقه متوسط فقیر شده‌اند و فقرا گرسنگی می‌کشند".

"ما با مادری که همراه سه فرزندش کنار خیابان بود حرف زدیم. او می‌گفت پیش از این با خانواده‌اش در شهر حرص نزدیک مرز عربستان زندگی می‌کردند و حالا ماه‌هاست در اردوگاه پناهنده‌ها به سر می‌برند بدون این که به غذا و دارو دسترسی داشته باشند اما اردوگاه هم بمباران شده و همسر این زن در بمباران کشته شده بود.

میانه‌ی صحبت‌های ما جت‌های ائتلاف سعودی برگشتند و نزدیک ما پرواز می‌کردند.

مردم یمن گیر افتاده‌اند. بیش از سه میلیون از جمعیت ۲۷ میلیونی یمن ناچار به ترک خانه‌هایشان شده‌اند. ائتلاف عربستان سعودی، بندرها را بسته است و مانع از فرار مردم می‌شود. بسیاری از کشورهایی که زمانی از یمنی‌ها بدون ویزا استقبال می‌کردند درهایشان را بسته‌اند. در طول سفرمان همراه با اشواق محرم از این روستا به آن روستا به کودکانی برخوردیم که از سوتغذیه شدید رنج می‌بردند. روشن‌تر بگویم گرسنه بودند.

سوتغذیه به سیستم ایمنی فرد آسیب می‌رساند و کودکان بیشتر در معرض بیماری قرار می‌گیرند و بهبودی هم سخت‌تر می‌شود. بسیاری از بیمارستان‌های کشور به ناچار تعطیل شده‌اند یا به خاطر بمباران یا به خاطر کمبود دارو و لوازم پزشکی، بخش کودکان بیمارستان مرکزی حدیده پر از بیمار است. در بعضی

بندر حدیده، سال ۲۰۱۴ در کنترل شورش‌های حوثی‌ها بود که بیشتر مناطق یمن را در کنترل خود داشتند. اکنون این شهر نه تنها در محاصره است که از سوی جنگنده‌های ائتلاف سعودی بمباران می‌شود. بندر تخریب شده است و مناطقی که استراحت‌گاه توریست‌ها بود کاملاً از بین رفته است. اگر در حملات هوایی نیمی از بیماری و گرسنگی جان می‌دهی و مرگ به دلیل گرسنگی سخت است".

دکتر اشواق محرم موترش را پر از دارو می‌کند و به سوی روستای بیت الفقیه در ۱۰۰ کیلومتری بندر حدیده رانندگی می‌کند. این روستا روزگاری روستای حاصل‌خیزی بود و کپله و ام تولیدی‌اش به خارج از یمن صادر می‌شد. اکنون صادراتی در کار نیست، بیشتر کارگران بیکار شده‌اند و زن‌هایی با لباس‌های رنگی، میوه‌ها را بار الاغ‌ها می‌کنند. اما اغلب یمنی‌ها توان مالی خرید این میوه‌ها را ندارند.

در این روستا مادری را دیدیم که کودک خردسالش به خاطر حساسیت به لاکتوز نمی‌توانست شیر بخورد. عبدالرحمان ۱۸ ماهه بود اما شش ماهه به نظر می‌رسید.

مادر این پسر کوچک می‌گوید همه داروخانه‌ها را به دنبال این نوع شیر گشته اما نتیجه‌ای نگرفته است. اشواق محرم به او قول می‌دهد برایش شیر پیدا کند بدون این که مطمئن باشد می‌تواند به وعده‌اش عمل کند.

همسر و دو فرزند دکتر محرم از ترس جانشان به اردن رفته‌اند

نقد اجتماعی

پیامدهای اجتماعی صلح با حکمتیار

رحمان رضایی

در کشوری مانند افغانستان که مشکلات اجتماعی به اوجش رسیده است، آمدن حکمتیار یک چالش جدی دیگر است که با آن روبرو شده‌ایم. تجربه‌های چند سال پسین ثابت کرده که حکمتیار شخصیت به شدت دینی از نوع افراطی آن است. او برنامه‌های سیاسی-اجتماعی خویش را نیز با همان برداشت‌های جزم‌اندیش که از دین و باورهای دینی دارد، استنباط می‌کند. از شخصیتی به قداقت حکمتیار نمی‌شود آرزوی آن را داشت که ارزش‌های مدرن را به شکلی که هست قبول کند و در راستای نهادینه‌سازی آن گام‌های عملی بردارد. یک چنین باور و یا هم توقی به سان آن می‌ماند که از "بید سیب بخواهیم". از کسی که تمام عمر کارناوال سیاسی خویش را بر محوریت اسلام سیاسی افراطی پی‌ریزی کرده، چگونه توقع داشته باشیم که او به حقوق زن به عنوان یک ارزش مدرن و پذیرفته شده بین‌المللی سر تسلیم فرود کند و به تمام آن باورها ارزش قایل شود. شاید در بعد سیاسی، صلح با حکمتیار دست‌آوردی داشته باشد که از آن یاد کنیم، اما در بخش اجتماعی و خطراتی که متوجه مسایلی چون حقوق بشر و حاکمیت قانون در پرتو قانون اساسی باشد را نمی‌شود نادیده گرفت. باید قبول کنیم که شخصیت‌های سیاسی چون حکمتیار نمی‌توانند گفتگوی میان اسلام سیاسی که وی به آن باور دارد و ارزش‌های دموکراتیک معاصر که انسان مدرن به آن باورمند است تلفیق ممکن باشد. یک چنین چیزی اصل ممکن نیست، ما نباید توقع آن را داشته باشیم که جناب حکمتیار حقوق زن را با میزهای بین‌المللی آن قبول کند. اسلام سیاسی که حکمتیار سنگ آن را بر سینه می‌کوبد، رابطه‌اش با باورهای مردم‌سالار عین رابطه "جن و بسم‌الله" است. یعنی نمی‌شود این دو را جمع کرد و با ابزار گفتگوی منطقی میان‌شان تلفیق ایجاد کرد. پس با این داده‌ها کسانی به سان او خطر جدی فراروی نهال نو کاشته‌ی آزادی بیان، حقوق بشر، حقوق زن... هستند.

زنان قشر آسیب‌پذیر جامعه هستند. این قشر در تاریخ سیاه این کشور حتا تا لبه‌ی سقوط نیز گام‌های تحمیلی برداشتند و طبیعی‌ترین حق خود را که انتخاب و تحصیل باشند نیز در زمان امارت طالبان از دست دادند. پیش از دوران طالبان همچنان زنان جغرافیایی بنام افغانستان از روزگار چندان خوبی برخوردار نبودند. فقط یک فصل کوتاهی از آزادی‌های سیاسی-مدنی را در زمان زعامت امیر امان‌الله خان تجربه کردند که با شکست پروژه‌ی مدرن‌سازی افغانستان دست‌آوردی در باب زنان نیز از بین رفت. این روزگاری بود که ناگه رژیم طالبان از ره رسید و ساختارهای نیم‌بندی که در یک فرایند طولانی زمانی در بخش تحصیل زنان و دیگر مسایلی ازین دست وجود داشتند را به یک باره‌گی فرو ریختند. زنان دیگر در این زمانه‌ی سیاه حق بیرون رفتن را نیز نداشتند. صورت‌های زنان در چادر قفس مانند محصور شد و حق تعلیم و تحصیل دیگر رؤیا بود. این رژیم که به زعم خویش مشروعیت را از دین اسلام می‌گرفت، در یک جامعه‌ی بسته و زن‌ستیز توجیه آن نیز آسان بود. حالا کار به کار آن نداریم که این تعبیر از اسلام چقدر اثباتیه بود، اما واقعیت امر این بود که باورهای مطوف به اسلام سیاسی که طالبان سردمدار آن بودند، نگاهی زن‌ستیزانه را در تاروپود خود فریه کرده بود. نقطه‌ی اشتراکی حکمتیار با امارت اسلامی نیز همین نکته است. باورهای حکمتیاری از اسلام سیاسی نیز عین باوری است که طالبان از اسلام آرایه کرده بودند. با این نظر، حکمتیار را می‌شود برادر خونی ملاعمر قلمداد کرد. پس، مشکل اساسی نیز از همین‌جا آغاز می‌شود که مسئله‌ی حقوق بشر و حقوق زن چه می‌شود؟ مگر ممکن است از باورهایی که از بدو پیدایش تاکنون ضد زن و حقوق بشر بوده، با یک تفاهم‌نامه‌ی پوشالی توقع مدرن شدن آن را داشته باشیم؟ مسئله‌ی خطرناک دیگر این است که تفاهم‌نامه قطعی نیست و به مرور زمان می‌شود به آن دستکاری کرد، به گونه‌ی که دست به تعدیل باید زد. حالا پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا تعدیل این نسخه نیمه‌نهایی در آینده چه روزگاری را بر سر ارزش‌های مدرن خواهد آورد؟ آیا این نگرانی مضاعف نیست که آینده‌ی دست‌آوردی‌های یک‌ونیم دهه‌ی اخیر چه خواهد شد؟